

تئوری بهای نفت

نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی نفت

پروفسور محسن مسرّت^۱

Costs / Opportunity Costs)

۲- بهره مالکانه (عامل تجدید نشدن- Scar

city Costs

۳- نرخ بهره در بازار مالی جهانی (عامل زمان
Scarcity Time Costs)

۴- استقلال سیاسی و دموکراسی در کشورهای
تولید کننده

کشورهای مصرف کننده و صنعتی در سده بیستم
توانستند با دخالت‌های سیاسی و نظامی، بر استقلال
سیاسی کشورهای تولید کننده سایه افکنند و از راه
همکاری با نظامهای دیکتاتوری در این کشورها، قانون
ارزش و ضوابط تعیین‌بهای نفت را یکسره ختنی کنند
و تولید و مصرف نفت را در خدمت منافع کوتاه مدت
خود قرار دهند. از این‌رو، تئوری جامع بهای نفت
می‌تواند در جهت پایدارسازی تولید و مصرف نفت و
دسترسی عادلانه به رانت نفت نقش کلیدی داشته
باشد. طرح و توضیح علمی نقش دموکراسی در
تعیین بهای واقعی نفت شاید برای برخی کسان
شگفت آور باشد؛ ولی این نظریه نه تنها با تکیه بر ذات
تئوری‌های اقتصادی موردنیزیرش همه مکاتب علمی
اقتصاد اثبات شدنی است، بلکه با توجه به راهبرد
«اتحاد برای دموکراسی در خاورمیانه بزرگ» که از
سوی ایالات متحده آمریکا مطرح شده است - البته به
فرض اینکه نیت نهفته در پس این راهبرد را صدقانه
بدانیم - اهمیت ویژه‌ای باید.

فشرده:

نفت مهمترین کالای استراتژیک در سده بیستم بود و
انتظار می‌رود که دست کم در نخستین دهه‌های سده
بیست و یکم نیز این نقش را داشته باشد. نفت ارزان
تاکنون سه پیامد بنیادی داشته است: در رشد اقتصادی و
الگوهای ناپدیدار مصرف کشورهای صنعتی و دیگر
کشورهای نقش کلیدی داشته است؛ مهمترین عامل
انتقال بخش بزرگی از رانت نفت به کشورهای
مصرف کننده بوده است؛ و تعادل زیست محیطی
اتمسفر زمین را برهم زده است.

تئوری‌های گوناگون نئوکلاسیک موجود و فرای آن،
همگی بر قانون عرضه و تقاضا پایه گذاری شده ولی این
قانون و نظریه‌های استوار بر آن توanstه‌اند پاسخی قانع
کننده به مسائل مربوط به نوسانهای بهای نفت در یکصد
سال اخیر بدeneند. این تئوری‌ها، نخست به توجیه نفت
از زان پرداخته‌اند؛ اما توضیح همه‌جانبه ماهیت بهای
نفت بهمنظور بهره‌گیری پایدار از منابع پایان‌پذیر در
راستای منافع دراز مدت کشورهای تولید کننده و
سرانجام در راستای منافع دراز مدت جامعه بشری به
نکته‌ای برجسته و راهبردی تبدیل شده است.

در ساختار بهای واقعی و عادلانه نفت چهار عامل
نقش بنیادی دارد که بر پایه معیارهای دقیق علمی اثبات
شدنی است:

۱- هزینه‌های جایگزین با فرصت نفت (Marginal

اصول، عوامل و روند درازمدت قیمت‌یابی نفت در بازار جهانی

خواستار شوند. در نظریه مارکس، رانت بر دو گونه است: یکی رانت نسبی (DR) Differential Rant است که مالکین منابع مرغوب‌تر از آن بهره‌مندمی شوندو دیگری رانت مطلق (AR) Absolute Rant که به علت موقعیت انحصاری مالکان به همه مالکان و چنان‌که در نمودار (۱۱) آمده است، حتی به پرهزینه‌ترین منبع تعلق می‌گیرد. این تئوری سازوکار بازار در آمد کلان کشورهای حوزه خلیج فارس از رانت نفتی را توضیح نمی‌دهد، زیرا این کشورها از موهبت پایین بودند هزینه‌های تولید بهره‌مندنند.^۴

۲- نرخ بهره در بازار مالی جهانی (عامل زمانی تجدیدنشدن Scarcity Time Costs)- تئوری نئو کلاسیک هوتلینگ

بهای نفت جزء عامل یادشده، تابع عامل سومی یعنی زمان که در زیر به آن می‌پردازیم، نیز هست. چنانچه قوانین اقتصاد بازار حکم‌فرما باشد، بهای نفت باید باشد بیشتری افزایش یابد. این عامل قیمت نفت دقیقاً تحت تأثیر ضریب بهره (rate of return) در بازار سرمایه‌مالی جهانی است. با توجه به اینکه منابع نفت پیش از استخراج هم به کالای سرمایه‌ای تبدیل شده است، مالکان این منابع در اصل دو گزینه تبدیل کننده دارند: می‌توانند نفت را، تاجایی که ظرفیت استخراج آنها اجازه می‌دهد، همین امروز استخراج کنند؛ دوم، به انتظار بالارفتن قیمت بمانند و استخراج را به وقت دیگری در آینده موکول کنند. در بازارهای مالی با نرخ‌های بهره‌بالا، صاحبان نفت تمایل دارند این طلای سیاه راه‌چه زودتر و با حجم بیشتر استخراج کنند تا پول حاصل از آن را با نرخ سود بالا در بازارهای مالی بین‌المللی سرمایه‌گذاری کنند. در صورت پایین بودن نرخ بهره‌بول، آنها ترجیح می‌دهند منتظر بمانند یا حتی تولید را کاهش دهند تا پس از بالارفتن قیمت در بازار نفت، دوباره آن را افزایش دهند تا در آمد بیشتری به دست آورند. به علت وجود این سازوکار تعديل کننده در اقتصاد بازار، تولید کنندگان مواد پایان‌پذیری همچون نفت در بازارهای موجود - چنانچه تنها عامل تعیین کننده در تضمیمات آنها قوانین بازار آزاد باشد. بیش از هر چیز گراش به این خواهند داشت که از عرضه بکاهند، مگر آنکه بالا بودن نرخ بهره‌بول در بازار، ناگزیر میان عرضه کنندگان برای افزایش عرضه، رقابت پذید آورد.

۱- هزینه‌های فرست / جایگزین (Marginal Costs) و بهره مالکانه (عامل تجدیدناپذیری Scar- city costs

پیش از هر چیز لازم است بدانیم که قیمت‌های روز نفت در بازارهای موجود برپایه ارزان‌ترین نوع آن تعیین نمی‌شود، بلکه به فرض اینکه قوانین و مکانیسم‌های اقتصاد آزاد بی‌مانع اجرا شود - هزینه‌های گران‌ترین نفت است (هزینه‌های عرضه کننده جایگزین opportunity costs) که با توجه به قیمت تمام شده و میزان سود مورد نظر تولید کنندگان آن، بهای واقعی نفت را در بازار رقم می‌زند. برخی از دانشمندان کلاسیک چون ریکاردو و مارکس با «تئوری رانت» برای مواد اولیه تجدیدناشدنی مانند نفت، این قوانین را به گونه‌قانع کننده به اثبات رسانده‌اند. برپایه این تئوری، قیمت‌های بازار با افزایش تقاضا و کاستی گرفتن منابع نفتی، و با توجه به بهره‌گیری از منابع تازه که با افزایش هزینه‌ها همراه است - مانند منابع نفتی دریای شمال - بیشتر می‌شود.

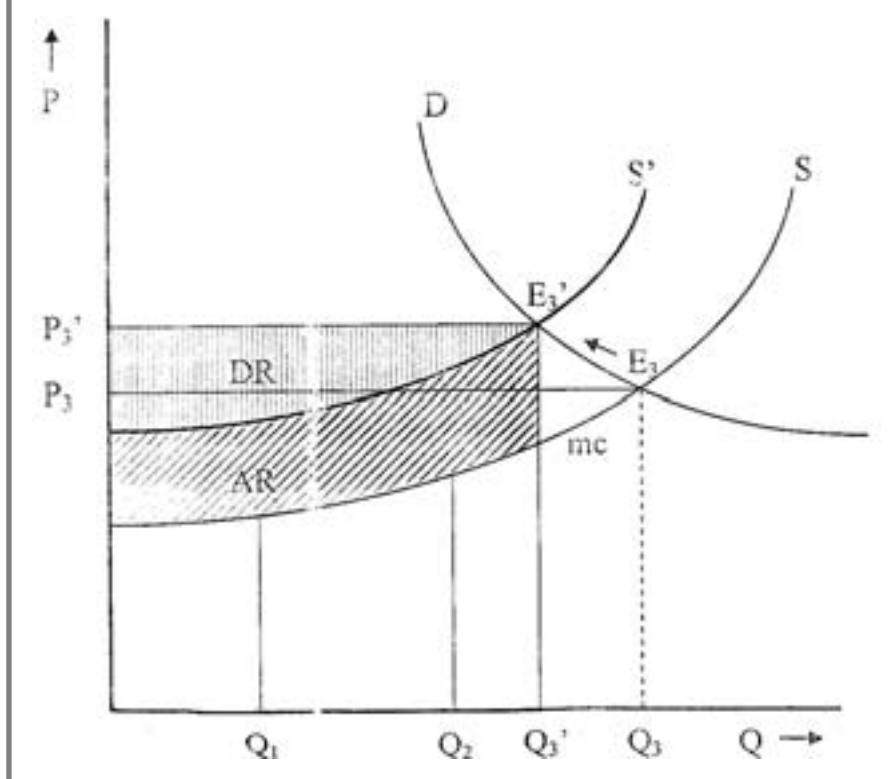
بدین‌سان بهای نفت از یک سو تابع هزینه‌های فرست یا جایگزین نفت (Marginal Costs) است که این هزینه‌ها طبق نظریه ریکاردو^۵ با بالارفتن تقاضا و بهره‌گیری از منابع پرهزینه‌تر، چنان‌که در نمودار (۱۱) نشان داده شده است، سیر صعودی می‌پیماید و از سوی دیگر بهای نفت برپایه تئوری رانت کارل مارکس (Karl Marx) تابع بهره مالکانه و بهای روز منابع نفتی (Pre) نیز هست زیرا در جهان سرمایه‌داری، منابع طبیعی و از جمله منابع نفت، حتی پیش از اینکه استخراج شود شکل کالا به خود می‌گیرد و به کالای سرمایه‌ای تبدیل می‌شود.^۶ برپایه نظریات ریکاردو و مارکس، بهای نفت دست کم تابع دو عامل: هزینه جایگزین و بهره مالکانه است که می‌تواند در فرمول $Poil=MC+Pre$ نموده‌یابد. بنابراین مالکان منابع نفت چه خود تولید کننده باشند یا نباشند در چارچوب روابط سرمایه‌داری و به پشت‌وانه موقعيت انحصاری خود می‌توانند در مقابل کالای سرمایه‌ای خود یعنی Pre بهره مالکانه یا رانتی را که برپایه قوانین عرضه و تقاضا در بازار تعیین می‌شود

هارولد هوتلینگ (Harold Hotelling) اقتصاددان نئوکلاسیک آمریکایی، در ۱۹۳۱ این تزریق مطرح کرد که به علّت تأثیر متقابل عواملی چون میزان تولید، قیمت بازار و نرخ بهره، بهای مواد خام پایان‌پذیر در درازمدّت به گونهٔ تصاعدی و دست کم معادل ضریب نرخ بهرهٔ ارزش سرمایه‌های پولی بر پایهٔ قاعدةٔ تعیین میزان بهره از بهرهٔ مطابق با فرمول $Pre. E^t = \frac{t}{t+1}$ افزایش خواهد یافت که Pre بهای روز نفت استخراج نشده، E^t ضریب بهره در بازار سرمایهٔ مالی و t مدت زمان انتظار است.^۵

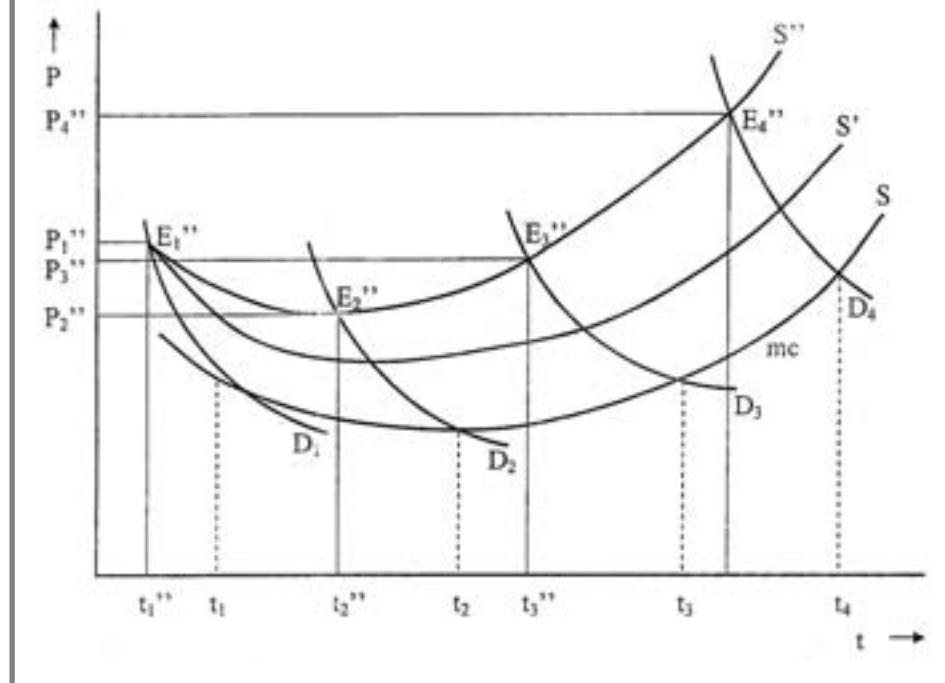
۳- همهٔ عوامل اقتصادی مؤثر در تعیین بهای نفت، در ارتباط با هم

پس از توضیحات اساسی دربارهٔ این سه عامل بزرگ، می‌توانیم تئوری کلّی تری در مورد بهای نفت ترسیم کنیم که می‌تواند هم برای برآوردهای واقعی نفت در بازار جهانی در حال حاضر و هم پیش‌بینی آن در آینده کاربرد داشته باشد. براین‌باشه که عوامل عمدهٔ هزینه‌های در این شوری، چنان‌که در فرمول زیر آورده شده، هر یک بازگو کنندهٔ نظریهٔ یکی از سه نظریه‌پرداز کلاسیک و نئوکلاسیک جهانی است،

نمودار (۱): عرضه و تقاضا با توجه به هزینه‌های جایگزینی و بهرهٔ مالکانه



نمودار (۲): روند صعودی بهای نفت (منابع تجدیدناشدنی)



شرکت کنندگان در رقابت، خود تعیین کننده و حاکم بر تعريف اولویّت‌ها و معیارهای تصمیم‌گیری خویش باشند. این اصل، پیش‌فرض همهٔ شوری‌های نوکلاریک تعادل و اقتصاد بازار است که نقش کلیدی دارد. اماً حق حاکمیّت شرکت کنندگان در اقتصاد بازار، بی آزادی انتخاب و حق تعیین اولویّت‌ها، تصور ناشدنی است. به سخن دیگر، این حق به گونه‌ای جدانشدنی با دموکراسی پیوند خورده است. بدین‌سان، بهای نفت تابع عامل چهارمی نیز هست که این عامل مهمترین ضامن شکل‌گیری طبیعی قوانین اقتصادی بازار و تعیین بهای متوازن در بازار است. دلیلی علمی هم وجود ندارد که آثار متقابل قوانین عرضه و تقاضا در بازار و دموکراسی در روابط درونی کشورها محدود شود. این قوانین هم در روابط تجاری بین دولت‌ها و هم در اقتصاد جهانی و بخش نفت صادق است. از این‌رو این پرسش مطرح می‌شود که آیا این پیش‌شرط اجتماعی کاربرد یافتن مکانیسم‌های بازار در بخش تولید، عرضه و تقاضای نفت از آغاز تاکنون ملموس بوده است و اینکه چرا بهای نفت با پا گرفتن بازار جهانی نفت از ۱۹۲۰ به جای اینکه طبق شوری جامع یاد شده در بالا، همچنان که بهای زمین به گونه‌هسته هندسی بالا رفته افزایش پیدا کند، پیوسته کاهش یافته است.

عامل زمان، برای مثال در E'' (نقطهٔ توازن) نسبت به E''' در آغاز پایین می‌آید ولی در دراز مدت و در صورتی که روند جهانی تقاضا شدت یابدو به علت محدود بودن منابع طبیعی با بازده بالا، به کار گرفتن منابع نفتی با بازدهی کمتر در دستور کار قرار گیرد، آنگاه تکنولوژی‌های تازه در زمینه استخراج فقط تأثیر نسیمی خواهد داشت و دیگر مانع سیر صعودی بهای نفت نخواهد شد.

در تحلیل بالا، همسواره کار کرد داشتن همهٔ مکانیسم‌های بازار آزاد پیش‌شرط تعیین بهای نفت برایهٔ ترکیب هزینه‌های سه‌گانه بوده است زیر قیمت یابی که نشان‌دهندهٔ توازن عرضه و تقاضا باشد، بی کارایی مکانیسم‌های بازار آزاد و بویژه استقلال اقتصادی عرضه کنندگان و تقاضا کنندگان بی معنی است. از این‌رو، عامل چهارمی نیز در کنار عوامل سه‌گانه‌یاد شده در بالا، در تعیین بهای نفت در بازار جهانی نقش دارد و چنان‌که در زیر توضیح داده می‌شود، نقش آن حتی تعیین کننده است.^۶

۴- استقلال سیاسی و دموکراسی در کشورهای تولید کننده قوانین بازار تا آنجار است می‌آید که همهٔ

میلادی تاکنون

۱- تئوری و فور منابع طبیعی سولو (Solow)

برای پاسخگویی دقیق، علمی و تجربی به پرسش طرح شده، لازم است تاریخچه بازار نفت را از زمان استخراج چشمگیر نفت در سال ۱۸۶۱ تاکنون، به دو دوران متمایز تقسیم کنیم: نخست، سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۹۲۰ که نفت بیشتر در ایالات متحده آمریکا تولید و مصرف می‌شد و دوم، دوران پس از ۱۹۲۰ که در آن نفت از شکل منطقه‌ای خود بیرون آمده و به کالایی در بازار جهانی تبدیل شده است.

چنان‌که روند بهای نفت در ایالات متحده آمریکا در دوران نخست یعنی پیش از ۱۹۲۰ نشان می‌دهد (نمودار ۳)، تغییرات و نوسانات بهای نفت با تئوری جامع بهای نفت (که در بالا مطرح شد) همخوانی دارد. بهای نفت در سایهٔ تکنولوژی‌های تازه در زمینهٔ استخراج، از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۰ به گونهٔ ملموس پایین می‌آید و پس از آن بازشد پیوستهٔ تقاضا تا ۱۸۹۵ روند صعودی چشمگیر می‌باشد. با پیدا شدن منابع تازه در اوخر سدهٔ ۱۹ میلادی و افزایش نسبی عرضه نسبت به تقاضا، بهای نفت بار دیگر به گونهٔ موقّت روند نزولی می‌گیرد و در بی کمیابی دوباره منابع داخلی به سطح بالاتری می‌رسد. بی‌گمان در این دورهٔ تاریخی تشکیل بازار نفت در ایالات متحده، همهٔ عوامل سه‌گانهٔ هزینه‌های اقتصادی تعیین بهای نفت و همچنین عامل اجتماعی، یعنی وجود دموکراسی و کارایی مکانیسم‌های بازار آزاد، روندو نوسانات بهای نفت اثر گذشتند و همان منحنی تئوری ریکاردو-مارکس-هوتلینگ (نمودار ۲) در این دوره آشکار است. هر چند این منحنی تا سال ۱۹۲۰ دوبار تکرار می‌شود (نمودار ۳)، اماً روند بهای نفت پس از آن سال که نقطهٔ عطفی در تاریخ قیمت‌یابی نفت به شمار می‌رود (زیرا صنعت نفت از آن به بعد جهانی می‌شود) یکسره دگرگون می‌شود و دیگر سیر صعودی برای چند دهه به چشم نمی‌خورد. بر عکس، پیش از نیم سدهٔ یعنی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۴ میلادی بهای نفت در بازار جهانی با درحال نزول است یا اینکه در بهترین حالت، یک تا دو دلار برای هر بشکه افزایش می‌باشد. همانند اکثریت قریب به اتفاق

نظریه پردازان نئوکلاسیک، رابرت سولو (Robert Solow) نظریه پرداز آمریکایی و برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد، در مقاله مشهور خود «اقتصاد منابع طبیعی یا منابع طبیعی اقتصاد» در سال ۱۹۷۴، با توجه به کاهش مستمر بهای نفت در نیم سده گذشته به این ارزیابی رسید که برخلاف نظریه هوتلینگ و پیش‌بینی وی که بهای نفت در درازمدت بالا خواهد رفت، منابع نفتی و همهٔ منابع طبیعی در سطح بین‌المللی را بعنوان منابع پایان ناپذیری که به وفور قابل دسترسی است، تعریف کرد.^۷ البته این ادعای سولو تنها با دید جزء‌گرا (Selective) و غیر تاریخی درباره روند بهای نفت در ایالات متحده پیش از جهانی شدن بخش نفت مطرح شده است و در آن پیش‌شرط اجتماعی کاربرد مکانیسم‌های بازار آزاد مورد توجه قرار نگرفته است و بنابر این از دید وسیع علمی و تاریخی بی‌ارزش است. اما از آنجا که ادعای سولو مبتنی بر وفور منابع سرشار در جهان، چیزی جز یک پیش‌بینی، آنهم بی‌دلایل قابل اثبات و دور از منطق تئوریک اقتصادی نمی‌توانسته باشد، لازم است دلایل علمی و قابل اثباتی در توضیح روند نزولی بهای نفت در بازار جهانی داده شود.

۲- تئوری قیمت دمپینگ

سولو در مقالهٔ خود نه تنها به این واقعیت اهمیت نداده که به هنگام جهانی شدن صنایع نفت هنوز بیش از ۷۵ درصد از جمعیت جهان در شرایط غیر صنعتی به سر می‌برده‌اند و از این رو تقاضایی هم برای نفت و تولیدات نفتی نداشته و لذا وفور منابع نفتی کشف شدهٔ جدید بویژه در منطقهٔ خلیج فارس می‌توانسته امری موقّت و نه دائم باشد، بلکه به پیش شرط عمدهٔ توازن عرضه و تقاضا در بازار آزاد را که همانا استقلال اقتصادی دوطرف عرضه و تقاضا کننده و کارکرد مکانیسم بازار آزاد است توجه نکرده است؛ در حالی که نبود دموکراسی و استقلال اقتصادی در کشورهای تولید کنندهٔ خلیج فارس و آمریکای جنوبی در آن زمان، به گونه‌ای که در زیر توضیح داده می‌شود، مهمنترین عامل کاهش پیوستهٔ بهای نفت بوده است. برای بررسی دقیق تر این فرضیه، باید دو دورهٔ تاریخی پس از ۱۹۲۰ از هم تمیز داده شود؛ در دورهٔ نخست، شرکت‌های بزرگ چند ملیتی نفتی، حاکمیت مطلق را در استفاده از منابع نفتی خلیج فارس داشتند. این دوره تا اوایل دهه هفتاد ادامه یافت. دوره دوم از اوایل دهه

بدین سان تعیین بهای مبتنی بر دمپینگ برای نفت که مالک حقیقی منابع آن جامعه بشری است و به حکم تاریخ به انحصار شمار اندکی از ملتها در آمده است، چیزی جز آن نمی‌تواند باشد که صاحبان امروزی این منابع، به زبان سلهاشان آینده در کشور خود و سرانجام به زبان سلهاشان آینده در جامعه بشری، یارانه‌هایی با ارقام نجومی چند هزار میلیارد دلاری به مصرف کنندگان امروزی نفت می‌دهند. دادن این یارانه‌های هنگفت نفتی به مصرف کنندگان، از لحاظ صدمه زدن به عدالت بین نسلی و بهم ریختن تعادل آب و هوایی در سطح جهان به همان اندازه فاجعه‌بار است که دادن یارانه‌های غیر منطقی و بی‌هدف با ارقام شگفت‌انگیز از درآمد ملی در برخی از کشورهای عضو اوپک و از جمله ایران به ثروتمندترین افسار جامعه.

بی‌دلیل نبود که در ۱۹۵۱، ملی کردن صنعت نفت هدف اصلی تنها دولت دموکراتیک در تاریخ ایران و سراسر منطقه خاورمیانه قرار گرفت و دولتی که با نام مصدق پیوند خورده بود بعنوان نخستین مجری حاکمیت ملی در سراسر خاورمیانه سر برآورد. اگر این دولت در سال ۱۹۵۳ به دست سیاسرنگون و دیکتاتوری شاه جانشین آن نمی‌شد، می‌توانست در آن دوران الگوی حرکت همه ملتهاشان منطقه برای راه اندازی موج دموکراسی شود. آیینه‌وار تشخیص داد که پاگرفتن دموکراسی در خاورمیانه می‌تواند خطری برای رشد اقتصادی و الگوی مصرف و رفاه اجتماعی از نوع آمریکایی باشد؛ از این رو برای سرنگونی دولت ملی مصدق به بهانه خطر گسترش کمونیسم به سیاچراغ سبز نشان داد. آیا این نمونه، گواهی تاریخی بر این نکته نیست که دولتهاشی غربی تشنه نفت، با همه توان در پی از میان بردن حق حاکمیت و استقلال ملی عرضه کنندگان مستقل در بازار نفت بوده‌اند تا از این راه منطق اقتصاد بازار خنثی شود و نقش کلیدی خود را در تعیین بهای عادلانه نفت از دست بدهد؟

نفت مهم‌ترین ماده سرعت دهنده رشد اقتصادی است. از این رو افزایش بهای نفت، آهنگ رشد اقتصادی را گند می‌کند و برای است بر دوش مصرف کننده. بر پایه برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی (IEA)، در کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی (OECD)، در برابر افزوده شدن ۱۰ دلار آمریکا به بهای هر بشکه نفت، ۴۰ درصد از رشد اقتصادی کاسته می‌شود. از سوی دیگر، افزایش بهای نفت در آمده و توان مالی کشورهای تولیدکننده

هفتاد میلادی آغاز می‌شود و در آن، موج ملی شدن صنایع نفت در همه کشورهای عضو اوپک پامی گیرد. در دوره نخست، دولتهای مالک نفت در «جنوب»، بعنوان شرکت‌های بین‌المللی نفت منتقل کرد و بودند و تنها سهامی معادل ۱۰ تا ۲۰ درصد از سود به آنها می‌رسید. این شرکتها از ترس دوام نداشتند این گونه قراردادهای غارت‌گرانه، برای چهار دهه با همه توان به استخراج افسار گسیخته نفت از چاهها پرداختند تا سود حاصل از آن را (چنان که هو تلینگ معتقد بود) در بازارهای مالی جهانی سرمایه‌گذاری کنند.

رقابت سخت برای تبدیل کم هزینه نفت ارزان به سرمایه‌نقدی از یک سو شرکت‌های نفتی چند ملیتی را از لحاظ مالی به صورت مقتدر ترین شرکهای جهان در آورد و از سوی دیگر، برای چند دهه باعث ایجاد مازاد تولید نفت با قیمتی کمایش ثابت و معادل ۱ تا ۲ دلار در هر بشکه شد. در حالی که سرازیر شدن نفت ارزان از منابع خاورمیانه سنگ بنای الگوی مصرف انبوه (فوردیس) در اقتصاد آمریکا و جوامع اروپایی رامی گذاشت، همه ملتهاشی منطقه خلیج فارس برای همیشه بخشی از ثروت‌های طبیعی خود را از دست می‌دادند. نخبگان در کشورهای نفت خیز، قراردادهای استثماری نفتی را پذیرفتدند، زیرا هبری دولتها تنها بر پایه منافع فردی و گروهی بود، نه منافع ملی و منافع بسته شود. بدین سان دیگر قیمت متاثر از کمایابی (Scar city Price) تعیین بهای نفت Pre. e^{rt} به جای طی کردن سیر صعودی هندسی تبدیل به رقم ناچیزی a<Pre. e^{rt} می‌شد که بخشی از آن بعنوان رانت نفت به کشورهای مالک منابع سرشار نفت می‌رسید. در این دوران بهای ناشی از دمپینگ جایگزین بهای مبتنی بر تجدید ناشرد نفت می‌گردد.

$$\text{Poil dumping} = mc + a < mc + P_{re} \cdot e^{rt}$$

بهای مبتنی بر دمپینگ، بر روایت علم اقتصاد، در حقیقت از راه سیاست‌های یارانه‌ای برای تأمین اهداف اجتماعی یا اقتصادی به سود بخش‌های ضعیف اقتصاد ملی قابل تصور است و هزینه این گونه قیمت‌هارا که برای مدتی کوتاه، آنهم در بخشی کوچک از اقتصاد ملی اعمال می‌شود، اکثریت شهروندان با پرداخت مالیات متقبل می‌شوند.

ایران دو جهش قیمتی پدید آمد: نخست از بشکه‌ای ۲ به ۱۰ دلار و سپس به بشکه‌ای ۴۰ دلار آمریکا. با وجود حاکمیت صوری کشورها بر منابع نفت خود، شرایط عادی شدن روابط نیروهای شرکت کننده در بازار نفت، یعنی میان عرضه و تقاضا، چندان نیاید، زیرا دموکراتیزه کردن جامعه به معنای ایجاد رقابت آزاد سیاسی در کشورهای نفت خیز برای جستجوی بهترین راه تأمین منافع ملّی در بازار جهانی نفت، پس از دولتی شدن سکوهای نفتی هم صورت نگرفت. فرمانروایان کشورهای وابسته به دلارهای نفتی بیشتر می‌خواستند دست به معامله پایپایی بزنند و بربایه آن در برابر تعديل بهای نفت، حاکمیت خود را تضمین کنند و به همکاری نظامی با آمریکا بپردازنند. ملت‌های کشورهای نفت خیز، دولتها در بسیاری از سرزمینهای نفت خیز به علت نداشتن مشروعیت سیاسی و نیز در کار بودن نظارت ملت، به آسانی می‌توانند زیر فشار نیروهای برون مرزی قرار می‌گیرند. این نکته بیش از همه در مورد سه الیگارشی استوار بر دلارهای نفتی در عربستان، کویت و امارات مستحده عربی با سهمیه‌ای نزدیک به ۲۰ درصد از نفت جهان صادق بود. این دولتها، حتی دور از منافع و علاقه قبیله‌ای خود، نقش دستیار دولتها غربی را عهده دار شدند. این الیگارشی‌های سه‌گانه در خلیج فارس با بالانگهداشتن ظرفیت تولید و استخراج نایابیدار نفت و پیروی از یک سیاست هماهنگ شده در تعیین مقدار و بهای نفت در اوپک، باعث ایجاد اضافه تولید نفت در دهه‌های ۹۰ و ۸۰ شدند. در سایه ظرفیت چشمگیر تولید در کشورهای عضو اوپک و پیژونه بودن دیگر منابع نفت و انرژی بیرون از اوپک، بویژه در دریای شمال، بهای نفت در اوخر دهه ۹۰ از بشکه‌ای ۴۰ به ۱۰ دلار آمریکارسید و قطع ناگهانی استخراج و عرضه نفت کویت و عراق در جریان بحران کویت نیز که چیزی نزدیک به ۲۰ درصد از سهمیه کشورهای عضو اوپک بود، برخلاف انتظار همگان، باعث افزایش بهای نفت نشد. سعودی‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن خلاً موجود در بازار را با افزایش حجم تولید خود پر کردند.

در دورانی نزدیک به هفت دهه، کشورهای صنعتی توانستند تا آغاز دهه هفتاد باستن قراردادهای ناعادلانه و مشکوک در زمینه استخراج و بهره‌برداری و سپس با همکاری‌های هدفمندو در بهترین حالت با برقراری حکومتهای نیمه مستقل در برخی از کشورهای صادر کننده

را بالا می‌برد. بدین سانهای نفت دارای کارکردی دوسویه است: از یک سو آنهنگ رشد اقتصادی کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری را تندیا کند می‌کند و از سوی دیگر اهرمی است برای تعیین چگونگی تقسیم در آمدهای ایانت نفتی در سطح جهان. کشورهای عضو OECD عنوان مصرف کنندگان اصلی نفت، به هر دو دلیل یاد شده، همواره خواهان پایین بودن بهای نفت بوده‌اند و هنوز هستند. آنها انتظار دارند که عرضه نفت در بازار بین‌المللی بسیار انعطاف‌پذیر و قیمت‌های آن در سطح پایین عرضه شود. به این ترتیب آنها نه تنها امکان دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالاتری می‌یابند، بلکه توزیع در آمدهای نفتی را نیز به سود خود تغییر می‌دهند و با این تغییر، در آمدهای سالانه چند صد میلیارد دلاری برای خود تضمین می‌کنند. در عمل، نفت ارزان، در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی ابزاری مؤثر برای توافق‌های سیاسی داخلی فراشتری بوده است؛ ابزاری که به هزینه دیگران، رفاه و ثبات سیاسی درونی را تضمین می‌کند. اضافه تولید نفت و دیگر سوخت‌های فسیلی در بازار بین‌المللی در هفتاد سال اخیر- با وجود پایان پذیری منابع در همچنان کامل با منافع این کشورها صورت گرفته است. مازاد تولید دائم و ساختاری نفت در بازار جهانی در تاریخ نظام سرمایه‌داری نه تنها بی‌سابقه بوده، بلکه از هیچ قاعده یا منطق اقتصاد بازار نیز پیروی نمی‌کند، چرا که تولید کنندگان در برابر مازاد تولید و کاهش قیمت‌ها، به گونه معمول تولید را کاهش می‌دهند، ولی نه در بخش اقتصاد نفت، یعنی در بخشی از اقتصاد که به علت پایان پذیری منابع، برایه منطق اقتصاد بازار باید بیش از هر بخش دیگر به جای مازاد تولید به کاهش هرچه بیشتر عرضه گرایش داشته باشد.

۳- تأثیر دگرگونیهای ساختاری در کشورهای

غیر صنعتی تولید کننده بر بهای نفت

بی‌گمان، هر اس شرکت‌های چندملیتی نفتی بجا بود، چرا که قراردادهای استثماری نمی‌توانست چندان دوام داشته باشد. رژیمهای دیکتاتوری، زیر فشارهای مردمی برای ایجاد مشروعیت سیاسی بیشتر، ناگزیر شدند در اوایل دهه هفتاد صنایع نفت را ملی اعلام کنند و بخشی از حق حاکمیت خود در اقتصاد بازار را باز یابند. در سال ۱۹۷۴ بر اثر جنگ اعراب و اسرائیل و در سال ۱۹۷۹ به علت انقلاب

صنعتی و دموکراتیزه شده از یک سو و جهان پیشاسر مایه‌داری، صنعتی نشده و غیر دموکراتیک از سوی دیگر جایگزین شد. زیر فشار مازاد تولید همیشگی و در سایه قراردادهای نو استعماری، منابع نفتی در عمل نقش کالای سرمایه‌ای بودن خود را از دست داد و ارزش سرمایه‌ای این منابع^{Pre} به سوی صفر گرایش یافت و بهای نفت، چنان‌که در بخش مرمره‌بها مبتنی بر دمپینگ آمد، به سطح بسیار پایین هزینه‌های تولید نفت در منطقه خلیج فارس نزدیک شد.

دوره سوم، در پرتو دگرگونیهای ساختاری در کشورهای منطقه خلیج فارس و دیگر کشورهای تولید کننده نفت و هویت یافتن اویک، از ابتدای دهه ۷۰ میلادی آغاز شد و شاهد دو جهش شگفت‌آور بهای نفت بود. این دو جهش پارش قیمت رامی توان تیجه‌فشار سنگینی داشت که بر اثر اختلاف سطح بالای طبیعی و سطح بسیار پایین و ساختگی بهای نفت پدید آمده بود؛ همچون آبی پرفشار در سطح پایین که می‌خواهد از نخستین روزه، فواره‌وار و باشدت به سمت بالا جریان یابد تا اختلاف سطح جبران شود.

در این دوران که می‌توان آنرا «دوران گذار» نیز نام‌نهاد، کشورهای خریدار نفت بار دیگر توانستند با تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) و سیاست گذاریهای واکنشی میان مدد، اقتدار نوپای اویک را برهم زنند و از ۱۹۸۵ میلادی یعنی در اوچ جنگ ایران و عراق، بار دیگر شرایط پیشین (مازاد تولید نفت و بهای مبتنی بر دمپینگ) را تاواخر دهه ۹۰ میلادی پدید آورند. در حقیقت، جنگ ایران و عراق کاراترین ضربه به شالوده اویک بود و برای نخستین بار این نهاد بربارا شده از سوی کشورهای در حال توسعه و تولید کننده نفت در بازار جهانی نفت و انرژی را دستخوش پراکندگی درونی، رقابت برای تولید بیشتر و بی‌اعتمادی متقابل کند. اما دولت ایران در دوره نخست ریاست جمهوری آقای خاتمی توانست با در پیش گرفتن سیاست تنش زدایی و اعتمادسازی در منطقه، مهمترین تولید کنندگان نفت در منطقه و بویژه سیاستهای نفتی ایران و عربستان را به هم نزدیک سازد و به اقتدار دوباره اویک در بازار جهانی نفت کمک کند.

بربستر این تحلیل اقتصادی-سیاسی از بازار بین‌المللی نفت، باید در جریان روند دموکراتیزه شدن بر این

نفت در خاورمیانه، قوانین اقتصاد بازار را از اعتبار بیندازند. از این رو با وجود افزایش پیوسته تقاضا و پایان گرفتن تدریجی متابع، نایابی و قیمت‌های ناشی از نایابی (scarcity prices) هرگز در بازار نفت رخ ننموده در سایه مازاد تولید ساختگی، رژیم نفت ارزان پدید آمد. بدین‌سان، نبود دموکراسی در کشورهای تولید کننده نفت، در سراسر سده بیستم نقشی تعیین کننده در ایجاد قیمت‌های ناموزون، ناعادلانه و ساختگی برایه دمپینگ در سطحی بسیار پایین و ناپایدار داشته است. باید دانست که نبود دموکراسی علت بنیادین ولی نه قطعی اضافه تولید باقیمت‌های پایین بوده و هست و عوامل سیاسی دیگر (چون تبدیل شدن دلارهای نفتی به کالاهای نظامی)، رشد تدریجی تسلیحات نظامی (در سایه جنگ‌های خلیج فارس و بویژه جنگ ایران و عراق)، برنامه‌های بازسازی و اهرم‌های اقتصادی (مانند افزایش نرخ بهره در ایالات متحده در سال‌های دهه ۸۰، بدھی‌های خارجی کشورهای صادر کننده نفت و برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول) و... هر یک به سهم خود در ایجاد اضافه تولید نقش داشته است.^۸

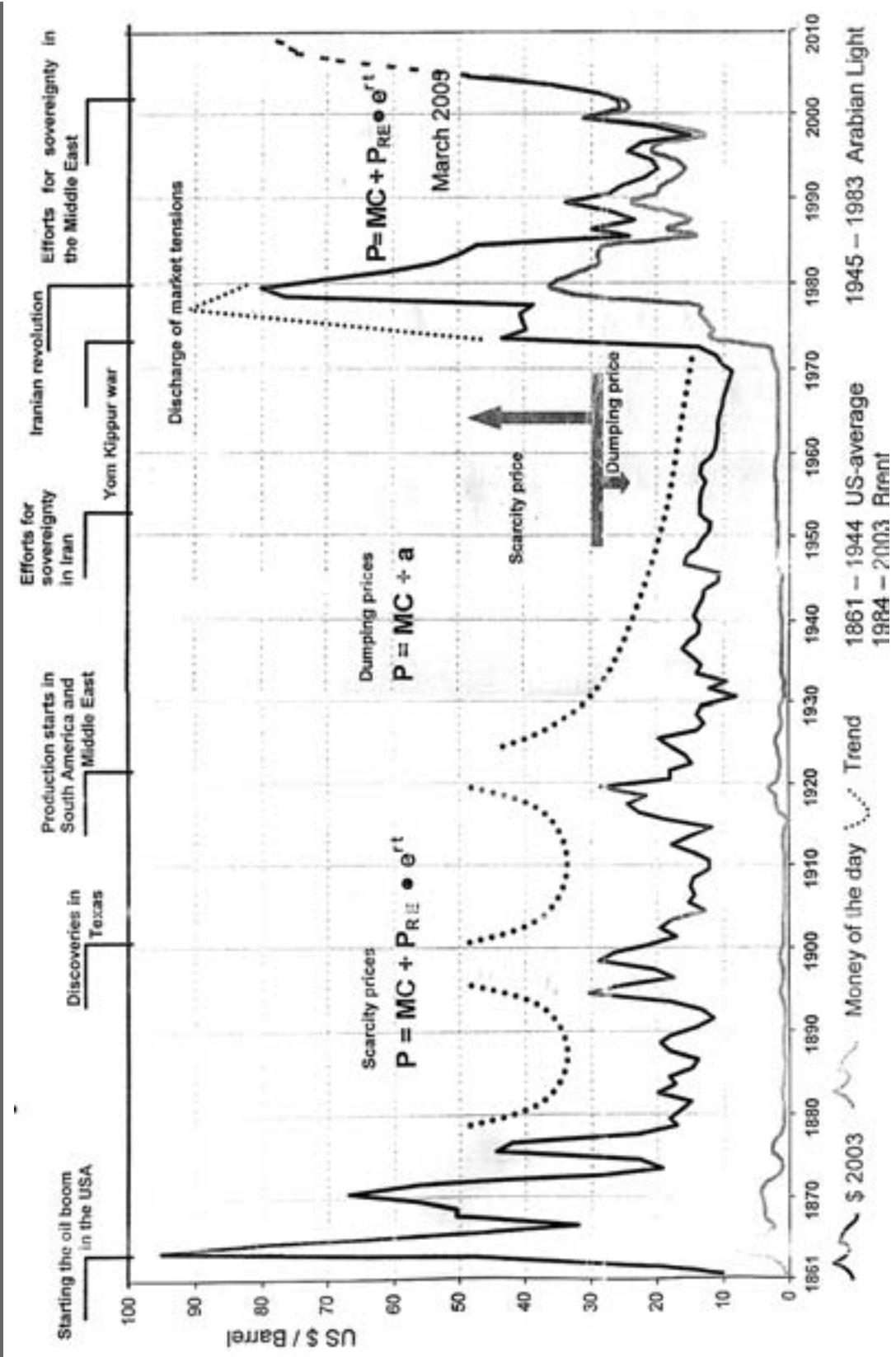
ارزیابی کلی بهای نفت از ۱۸۶۱ میلادی

تاکنون

با توجه به جزئیات تحلیل بالا، روند صدوبینجاه ساله بهای رامی توان به سه دوران متمایز تقسیم کرد: نخست از ۱۸۶۱ تا ۱۹۲۰ که در آن تولید نفت بیشتر به ایالات متحده محدود می‌شود. در این دوره شصت ساله، روند قیمت‌های نفت، چنان‌که در بالا آورده شد، درست با شوری ریکاردو-مارکس هوتلینگ («قیمت بر پایه تجدیدناشدن نفت») همخوانی دارد (مقایسه این دوران در شکل ۳ باشکل ۲).

دوران دوم را که از ۱۹۲۰ آغاز شده و تا اوایل دهه ۷۰ ادامه یافته‌می‌توان به دوران «بهای مبتنی بر دمپینگ» نامگذاری کرد. با پیدا شدن منابع نفتی سرشار در منطقه خلیج فارس و آمریکای جنوبی یعنی مناطقی صنعتی نشده با اقتصاد پیشاسر مایه‌داری و حکومت‌های استبدادی و عشیره‌ای، کاربرد مکانیسم‌های بازار آزاد تضعیف شد و رفته‌رفته نقش بنیادین خود را در قیمت‌یابی نفت یکسره از دست داد. مکانیسم‌های بازار آزاد در آن دوران، در عمل با مکانیسم‌های قدرت نامتوازن میان دو قطب سرمایه‌داری،

نمودار (۳): ارزیابی کلی بهای نفت از سال ۱۸۶۱ میلادی تا کنون



graph: Massarat/ source: BP

کارهای اقتصاد بازار، تا آن جا که در چارچوب منافع عّام ملتّهای ذینفع باشد، در مسیری مخالف ایده توسعه پایدار قرار نخواهد گرفت. دموکراتیزه شدن کشورهای صادرکننده نفت سنگ بنای یاک استراتری جهانی پایدار برای تولید انرژی و پاسداری از محیط زیست و آب و هوای زمین است. پروژه تازه «دموکراتیزه کردن خاورمیانه بزرگ» نویسنده کاران آمریکایی برایه این تحلیل، در تنافض با سیاستهای سلطه‌جویانه و نیز با سیاست کنونی ایالات متحده در زمینه حفاظت از آب و هوای قرار می‌گیرد، چرا که دموکراتیزه کردن و حاکمیّت مستقل دولتهای خاورمیانه، راه پر هزینه و گران نظمی برای ایجاد امنیّت و تأمین انرژی را به وسیله زائد می‌سازد. خود تجارت آزاد و عادلانه به تنهایی می‌تواند به برقراری چنین امنیّتی بینجامد. افزایش بهای نفت زندگی مرّفه آمریکاییان، با مصرف بسیار سنگین انرژی، را با دشواریهایی روبرو خواهد کرد. شاید هم نویسنده کاران بخواهند یا گمان کنند که ایالات متحده همچنان می‌تواند بر منابع نفتی خاورمیانه و بازار جهانی نفت در آینده نیز از راه دیگری سلطه داشته باشد: صدور دموکراسی بعنوان نقاب تازه‌ای برای سیاست سلطه‌جویانه!

واقعیّت انگشت گذاشت که دولتها در کشورهای نفت خیز، قاطع تراز گذشته، مصالح و منافع درازمدّت ملّی را در نظر خواهند گرفت و همچنین به دنبال این هدف خواهند رفت که بهای نفت - به زبان نظریه پردازان نئوکلاسیک - بر پایه آشتی دادن منافع جمعی و ملّی تعیین شود؛ بدین معنا که بازار ساختگی، ناموزون و یکجانبه‌ای که تنها به سود خریداران است، با بازاری طبیعی که تعادلی میان عرضه و تقاضا برقرار می‌کند، جایگزین شود.

احزاب آزاد و مستقل در دموکراسی‌های موعود کشورهای نفت خیز، از شرکت زنده و فعال در بحث‌های درون اجتماعی بر سر استقلال حاکمیّت و مصالح ملّی گریزی ندارند. آهاماً سائلی چون میزان استخراج نفت و استراتری تعیین بهای نفت از یک سو، و کاهش وابستگی اقتصاد به درآمد نفت را از سوی دیگر، به مهم ترین موضوعات در مبارزات انتخاباتی تبدیل می‌کنند تاری اکثریت را به دست آورند. این امر موجب کاهش، و نه افزایش تولید نفت خواهد شد. گذشته از آن، افزایش تقاضای نفت در چین و هند از یک سو و فرسودگی و پایان پذیری روزافزون چاههای نفت از سوی دیگر بر سیر صعودی بهای نفت اثر خواهد گذاشت.

بهای مبتنی بر تجدید نشدن نفت و توسعه پایدار در جهان آینده

نتیجه‌گیری برای تئوری تجارت و تقسیم کار بین المللی

قیمت‌های متوازن بر پایه قانون عرضه و تقاضا در بازارها تنها هنگامی می‌تواند قیمت‌های واقعی و عادلانه کالاهارا در بازار بازتاب دهد که دموکراسی در جامعه برقرار باشد زیرا عرضه کنندگان و تقاضاکنندگان در شرایط دموکراتیک می‌توانند مستقل عمل کنند و از این رو تنها رقابت این دو گروه در قیمت‌سازی و تقسیم کار جهانی اثرگذار است، نه موقعیّتها و دخالت‌های انحصاری. اما نظریه پردازان نئوکلاسیک در زمینه تجارت و تقسیم کار بین المللی از جمله ساموئلسون برنده جایزه نوبل در اقتصاد، در عمل این پیش‌شرط بنیادی نئوکلاسیک را در ارزیابیهای خود به فراموشی سپرده‌اند و چنین تعبیر می‌کنند که گویا دموکراسی و تجارت بین المللی ناگزیر «مکمل یکدیگر ند و حتی کشورهای در حال توسعه جنوب نیز در بازار جهانی از استقلال کامل برخوردارند.^۹ اینکه نئوکلاسیکها

تنها عامل جلوگیری از افزایش بهای نفت، توسعه تکنولوژی بهره‌گیری انرژی‌های تازه و تجدیدشدنی (انرژی بادی، خورشیدی و هیدروژنی) است که با بالا رفتن بهای نفت، بیشتر مقرون به صرفه می‌شوند. بدینسان، بهای نفت برای نخستین بار در بازار جهانی در پرتو امکانات طبیعی و توافق عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد؛ تحولی که در بهبود آب و هوای کره زمین هم نقشی کلیدی خواهد داشت. بهایی که با آن بتوان گرایش تدریجی از انرژی‌های فسیلی به انرژی خورشیدی را متحقّق ساخت، باید بسی بالاتر از بشکه‌ای ۳۰ دلار و حتی ۵۰ دلار باشد. به این ترتیب مکانیزم‌های نظم و هدایت بازار نفت می‌تواند به کارساز ترین ابزار رویارویی با سیاستهای کنونی در زمینه انرژی برپایه اسراف بی‌اندازه در مصرف و دادن یارانه‌های بسیار سنگین به مصرف کنندگان، تبدیل شود. ساز و

قیمت‌سازی و تقسیم کار جهانی را بیشتر به کناکنشهای عرضه و تقاضا و عوامل هزینه تولید مانند سطح دستمزد یا اختلاف سطح وفور منابع طبیعی ربط می‌دهند نیز از بی‌توجهی به شرایط اجتماعی و سیاسی سازوکارها و قوانین اقتصاد ریشه می‌گیرد. بدین ترتیب از دید نئوکلاسیکها این باور وجود دارد که بهای همه کالاهای جهانی عادلانه است و عوامل هزینه تولید یا اختلاف سطح وفور منابع طبیعی تنها اهرمها تعیین کننده تقسیم کار جهانی است؛ نظری که با رعایت شدن شرایط اجتماعی تجارت و تقسیم کار اعتبار خود را از دست می‌دهد. اما تصوری دمپینگ، چنان که در بالا درباره نفت و منابع طبیعی آورده شد، می‌تواند این کمبود اساسی در تصوری نئوکلاسیکها را جبران کند زیرا همچنان که در مورد مواد اولیه و کالاهای تولید شده در «جنوب» نبود دموکراسی و استقلال ملی علت قیمت‌سازی نعادلانه و دمپینگ است، نبود سندیکاهای مستقل کارگری نیز عامل اصلی سطح دستمزد مبتنی بر دمپینگ نیروی کار است که به نوبه خود بهای همه کالاهای تجدیدشدنی کشورهای جنوب را از سطح واقعی به سطح دمپینگ پایین می‌آورد.^{۱۰} واقعیت ساختاری دستمزد مبتنی بر دمپینگ برای بیش از یک میلیارد نیروی کار کشورهای جنوب در دوران جهانی شدن سرمایه، در عمل به اهرمی بُرند و نیرومند برای ایجاد موج تازه دستمزد پایین در سطح جهانی و از جمله در خود کشورهای شمال تبدیل شده و سندیکاهای کارگری در این کشورهارا به سود جناحهای نئولیبرال سخت در موضع دفاعی قرار داده است. بدین سان در حقیقت نبود سندیکاهای مستقل و آزاد و دموکراسی در کشورهای جنوب به صورت عاملی پنهان و حلقة مؤثری در زنجیر راهبردی نظام نئولیبرال جهانی درآمده است.

با توجه به تصوری دمپینگ می‌توان بهای مبتنی بر دمپینگ کالاهای صادراتی کشورهای جنوب را مهمترین علّت سیر نزولی Terms of Trade کالاهای این کشورها در تجارت بین المللی در نیم‌سده اخیر دانست که این خود تعبیری است آماری از انتقال کلان در آمد و ثروتهای تولیدی کشورهای جنوب به کشورهای شمال در این دوران طولانی. برایه این تصوری، کشورهای غیر دموکراتیک، ناخودآگاه و در عمل، بخشی از هزینه‌های رفاه بسیار چشمگیر کشورهای ثروتمندو پیشرفت‌صنعتی را به عهد داشته‌اند. از این رو تجارت و تقسیم کار میان دو قطب

یادداشت‌ها

1. دارای مدرک کارشناسی مهندسی معدن از دانشگاه فنی برلن، دکتری در علوم اقتصاد سیاسی از دانشگاه آزاد برلن و فوق دکتری در علوم اقتصادی از دانشگاه "Osnabrueck" آلمان. در حال حاضر استاد اقتصاد سیاسی و روابط بین الملل در دانشگاه "Osnabrueck" آلمان.
2. Richardo, David, 1972: Gradusaetze der politischen Ökonomie und der Besteuerung, Frankfurt/Main
3. Marx, Karl, 1969: Das Kapital - Dritter Band, Berlin

۴. ریکاردو-مارکس و بیشتر نظریه‌پردازان کلاسیک در سده ۱۹ میلادی نظریات و شوری را این خود را بیشتر در زمینه کشاورزی طرح کرده‌اند نه در رابطه با دیگر منابع طبیعی و از جمله انرژی‌های فسیلی زیرا در آن زمان این بخش از منابع طبیعی اهمیت بسیار کمتری داشته است تا بخش کشاورزی.
۵. نگاه کنید به:
- Hotelling, Harold, 1931: "The Economics of Exhaustible Resources", in: **The Journal of Political Economy**, Vol. 39, Nr. 2, pp. 137-157.
۶. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دو کتاب نویسنده به زبان آلمانی:
- Massarrat, Mohssen, 1993: Endlichkeit der Natur und Ueberfluss in der Marktoekonomie, Marburg.
- (پایان پذیری منابع طبیعی و فور در اقتصاد بازاری)
۷. Solow, Robert M., 1974: "The Economic of Resources or the Resources of Economics", in: **American Economic Review**, Vol. LXIV, Nr. 2, pp. 1-14
۸. برای آگاهی بیشتر از این مسائل نگاه کنید به Massarat, Mohssen 2000 (زیرنویس شماره ۵) صص ۱۷۷-۱۲۳.
۹. نگاه کنید به مقاله معروف ساموئلسون که او برایه Bertil Ohlin (1993) و E.F. Heckscher (1919) Samuelson, Paul A. 1948: "In-International Trade and the Equalisation of Factor Prices", in: **Economic Journal**, Bd. 58
۱۰. برای آگاهی بیشتر درباره شوری دمپینگ در بازار جهانی نگاه کنید به Massarrat, Mohssen 1993 (پایان نویس شماره ۶) ص ۱۰۴ به بعد ص ۲۴۷ به بعد. همچنین محسن مسرت: «مبانی شوریک برای تحلیل و اصلاح ساختارهای جهانی» در اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۲-۱۴۱، خرداد و تیر ۱۳۷۸.
۱۱. برای نمونه نگاه کنید به گزارش مفصل کمیسیون «جهانی شدن اقتصاد بین‌المللی» مجلس شورای جمهوری فدرال آلمان: Exkurs Handelstheorien als Leitbilder, in: Deutscher Bundestag (Hrsg) 2002: Schlussbericht der Enquête-Kommission Globalisierung der Weltwirtschaft, Opladen, p.p191-200